

شهید کرامت باقری



ازتبار علی
سازمان جامع سرواران و دهستانهای استان بوشهر

	نام پدر
۱۳۴۸	تاریخ تولد
بوشهر - دشتستان	محل تولد
۱۹/۶/۱۳۷۲	تاریخ شهادت
قنب بزرگ	محل شهادت
پاسدار	مسئولیت
پاسدار	نوع عضویت
جهاد سازندگی	شغل
سیکل	تحصیلات
گلزار شهدا شهر برازجان	مدفن

زندگینامه

ورود به بسیج سال ۱۳۶۰ پایگاه باهنر، اولین اعزام ۱۳۶۵ از طرف جهاد سازندگی دشتستان ۷ ماه، دومین اعزام از طرف بسیج ۷ ماه، اعزام به خدمت مقدس سربازی در سال ۱۳۶۷ ازدواج: سال ۱۳۷۰ فرزند: یک دختر

همکاری با تیپ مهندسی خندق در پروژه خط سوم آب بوشهر. آخرین مأموریت اعزام به تنب بزرگ نحوه شهادت حادثه در حین انجام مأموریت

آغاز یک سفر:

در سال ۱۳۴۸ در خانواده ای که فضای آن را یاد خداوند بزرگ پر کرده بود، از پدری دلسوز به نام و مادری به نام در روستای محروم سرقات فرزندی متولد شد که او را کرامت نام گذاشتند. کرامت هم چون دیگر فرزندان روستا با فقر و تنگ دستی هم بازی بود و با مهربانی و عاطفه هم خانه.

در سال ۱۳۵۴ در سن ۶ سالگی به مدرسه رفت اما زیر فشار تهیدستی و محرومیت پس از سه سال تحصیل دست کشید و در امرار معاش خانواده را همراهی کرد و تن به کارهای سخت و طاقت فرسایی همچون کشاورزی و... داد.

پیروزی انقلاب اسلامی و وزش نسیم رحمت آن در اقصی نقاط میهن اسلامی نوید رهایی و آزادی از نامرادیهای روزگار بود و او که شیفته و دل باخته رهبر فرزانه انقلاب اسلامی حضرت امام خمینی(ره) بود به فرمان او برای دفاع از کیان مملکت اسلامی در سال ۱۳۶۰ در حالی که دوازده سال بیشتر نداشت وارد پایگاه مقاومت شهید باهنر شد. او با تمام وجود به خدمت در نهاد مقدس بسیج عشق می ورزید و در آن جا احساس آرامش وصف ناپذیری می کرد.

عرصه مردانگی:

در دوران نوجوانی مانند مردی کار کشته کار با ماشین های سنگین مثل بولدزر و لودر را فرا گرفت. در سال ۱۳۶۵ در سن ۱۷ سالگی با مراجعه به جهاد سازندگی شهرستان دشتستان داوطلب اعزام به جبهه نبرد حق علیه باطل شد و پس از طی دوره کوتاهی آموزشی عازم جبهه شد. سرزمینهای تفتیده جنوب هرگز رشادت های آن دلاور را هنگام احداث خاکریز در زیر آتش سهمگین دشمن فراموش نخواهد کرد. او آن چنان شجاعانه در زیر باران گلوله و موشک بولدزر را هدایت می کرد که هم رزمانش انگشت تحیر به دندان گرفتند و حتی در یک مورد با رشادت تمام یک دستگاه بولدزر را از زیر آتش دشمن به پشت جبهه منتقل کرد و از انهدام آن جلوگیری کرد و مفتخر به دریافت مدال افتخار گردید. اما تن مجروح و خسته او که پس از ۷ ماه در جبهه بود راهی بیمارستان شد و پس از مدت کوتاهی بستری بودن به منزل برگشت.

رزمی دیگر:

روح متلاطم او که میل عالم ملکوت کرده بود در قفس تن نمی گنجید چه رسد به حصار تنگ دنیا و منزل. لاز آن رو بار دیگر از سوی بسیج مستضعفان راهی دیار اول شد تا در جبهه ای دیگر حماسه آفرینی کند. در این اعزام نیز به مدت ۷ ماه در جبهه های نبرد نور علیه ظلمت حضور داشت .

سرباز بسیجی:

در سال ۱۳۶۷ آن گاه که عده ای از مرفهان بی درد یا مصلحت اندیشان کم مایه خود و خانواده خود را از شرکت در صحنه های دفاع از نظام مقدس جمهوری اسلامی به دور نگه داشته بودند او داوطلبانه خود را برای انجام خدمت مقدس سربازی معرفی کرد و از سوی یگان مربوط به نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی - تیپ ۵۵ هوابرد شیراز اعزام شد و دوران سربازی را در دشوارترین مناطق مرزی یعنی کردستان به پایان رسانید. سال ۱۳۶۸ وقتی که از خدمت مقدس سربازی ترخیص شد جنگ فروکش کرده بود و حسرت پیوستن به یاران رفته بر دل کرامت مانده بود .

شهید سازندگی:

پایان ظاهری جنگ آغاز عرصه ای دیگر برای آنان بود که دل در گرو سازندگی ، بالندگی و ترقی میهن اسلامی داشتند. دوران سازندگی شروع شد. او نیز با ورود به این عرصه ادامه دهنده راه شهیدان به حق پیوسته شد.

در سال ۱۳۷۰ به پیشنهاد و راهنمایی والدین اقدام به تشکیل خانواده نمود و سپس برای تداوم حضور در عرصه سازندگی وارد تیپ مهندسی خندق شد و اولین پروژه یعنی خط سوم بوشهر را با موفقیت همراهی نمود و پس از پایان این مأموریت عازم مأموریتی دیگر شد.

استکبار جهانی چشم طمع به مرزهای آبی ایران اسلامی دوخته بود و یاران پاک باخته خمینی و سربازان سرافراز ولایت با استحکام مواضع در مقابل او قد برافراشتند. این بار او عازم آبهای نیلگون خلیج فارس و جزیره استراتژیک تنب بزرگ شد تا با شرکت در پروژه ای دیگر دشمنان میهن اسلامی را ناامید کند. او در این راه با جهاد خستگی ناپذیر و اهدای جان پاک خود در حادثه ای که یقیناً تقدیر الهی بود در حالی که تنها دخترش در سن ۶ ماهگی بود در مورخه ۱۳۷۲/۶/۱۹ به یاران شهیدش پیوست.

وصیت نامه

مصاحبه

شهید سبز پوش:

پدر شهید باقری می گوید: بارها فرزندم کرامت به خوابم آمده است. یک بار به خانه آمده بود و هر چه به او گفتم بفرما بنشین گفت نه پدر عجله دارم و باید برگردم چون مهمان دارم.

یک بار دیگر او را در زیر درختی سبز دیدم که لباسی سبز پوشیده بود و به بستگان سفارش کرد که شما هم لباس سبز بپوشید.

خاطرات

پدر از نگاه دختر:

اکنون در سال ۱۳۸۳ و ۱۱ ساله است. تنها ماندگار پدر، ۶ ماهه بود که پدرش به عرش رفته. هر چند از گرمی آغوش پدر محروم شد اما در چشمانش دریایی از صلابت و استقامت موج می زند و هرگز در کودکی نشانی از اندوه در نگاهش نیست. به خوبی میداند که پدرش زنده است و او را از دست نداده است. از او می گوید: همانگونه که بوده. گویا این مدت را همه روزه با او به سر برده است.

«عاشق اهل بیت عصمت و طهارت (ع) بود و همیشه در مجالس عزاداری و روضه خوانی شرکت می کرد. می گویند نماز اول وقت و به جماعت را هرگز فراموش نمی کرد. مادرم می گوید او خیلی خوش برخورد بود و در همه کارها خدا را مدنظر داشته. هر چند من شش ماهه بودم که پدرم به شهادت رسید اما به خوبی احساس می کنم که هم چون دیگر شهیدان سرافراز انقلاب اسلامی تا پای جان برای حفظ و استقلال و آزادی میهنمان استوار ماند. من هرگز احساس تنهایی نمی کنم زیرا در تمامی مراحل زندگی حضور او را در کنار خود مان احساس می کنم.»

از نگاه یاران:

یکی از هم رزمان شهید که در سال های ۱۳۶۵-۱۳۶۶ با ایشان در جبهه بوده اند از آن روزهای خدایی می گوید و به یاد لحظه های با هم بودن دفتر خاطرات را ورق می زند. او می گوید:

از زمانی که با شهید باقری به جبهه اعزام شدیم رفتار او به گونه ای وصف ناشدنی تغییر کرده بود. همیشه تبسمی بر لب داشت و در برخورد با هم رزمان بسیار خوشرو و خوش رفتار شده بود. اما شب های جمعه با نماز شب و گریه های دائم او که از خداوند طلب مغفرت و شهادت می کرد حال و هوایی دیگر به ما دست می داد. توصیه می کرد که هیچ گاه خداوند را فراموش نکنید و همیشه در اطاعت او باشید. همواره می گفت در هنگام نوشیدن آب به یاد لب های تشنه امام حسین (ع) باشید.

در نبرد دلیر و بی باک بود و در زیر آتش سهمگین دشمن به احدث یا بازسازی خاک ریزهایی که از بین رفته بودند می پرداخت. در مراحل بحرانی عملیات علاوه بر این که خود راننده چیره دست بولدزر بود بنا به صلاح دید فرماندهان آر پی جی به دست می گرفت و به جنگ تانک های دشمن می رفت.



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران